

فلسطین در شعر معاصر الجزایر

دکتر فاطمه قادری^۱

دانشیار دانشگاه یزد

(ازص ۱۶۵ تا ص ۱۸۴)

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۸۹/۰۷/۲۳ پذیرش ۱۳۹۰/۰۷/۱۵

چکیده:

مسئله فلسطین نه یک مسئله محلی و نه یک مسئله عربی بلکه یک مسئله اسلامی است و تمام مسلمانان جهان در برابر آن احساس مسئولیت می‌کنند. حوادث فلسطین قلب تمام مسلمانان جهان را به درد آورده است. سرزمینی از صاحبانش غصب شده و وطن افرادی گردیده که از نواحی مختلف جهان به آنجا آمده و علی‌رغم میل صاحبان آن سرزمین و میلیونها مسلمان دیگر در آنجا دولتی بر سر کار آورده‌اند. در این میان شاید بتوان گفت که درک الجزایریها نسبت به این مسئله بیشتر و عمیق‌تر از سایرین است؛ چراکه خود طعم اشغال و تجاوز و چپاول و غارت را چشیده‌اند. آنها سالها تحت سلطه استعماری بودند که قصد از بین بردن هویت و قومیت آنها را داشت. بنابراین بهتر از دیگران به توطئه‌های انگلیس و یهود برای غصب سرزمین فلسطین پی می‌برند. آنها که خود قربانی توطئه‌های استعمار بودند، دست انگلیس را برای کمک به ایجاد دولتی یهودی در این سرزمین درخفا می‌بینند. این مسئله را می‌توان در آثار ادبای الجزایری بخوبی لمس نمود. اشعار زیادی در دیوانها و کتب ادبی یافت می‌شود که از جنبه‌های مختلف به این مسئله پرداخته است که نشان‌دهنده درک عمیق و علاقه شدید آنها نسبت به این بخش از سرزمین اسلامی و قدس شریف است.

واژه‌های کلیدی: فلسطین، الجزایر، شعر معاصر.

۱. نشانی پست الکترونیکی نویسنده: mf-ghadery@yahoo.com

مقدمه

الجزایر یکی از کشورهای عربی است که به مدت ۱۳۰ سال تحت سلطه استعمار فرانسه قرار داشت. نیروهای بیگانه این کشور را به اشغال خود درآورده و از همان ابتدا قصد الحاق این سرزمین به کشور خود را داشتند. آنها تمامی امکانات خود را برای تحقق این هدف به کار گرفتند و جنایاتی شبیه جنایتهای صهیونیست‌ها در این کشور مرتکب شدند. مساجد را ویران کردند و به جای آن کلیسا ساختند، مدارس قرآن را تعطیل نمودند، آموزش زبان عربی را در مدارس ممنوع کردند، هزاران نفر را از خانه و کاشانه خود آواره نمودند، شهروندان بیگانه را در شهرها اسکان دادند و قصد داشتند این تفکر را به الجزایریها القا کنند که آنها عرب نیستند.

این اقدامات واکنشهای شدیدی از سوی اقشار مختلف در پی داشت. علمای دین به مخالفت برخاسته و مردم را به مقاومت در برابر این اقدامات تشویق نمودند. در نتیجه هسته‌های مقاومت تشکیل گردید و مبارزات مخفی و آشکار صورت گرفت و هزاران نفر در این راه به شهادت رسیدند. اما این حوادث و درگیریها مانع از آن نمی‌شد که الجزایریها از مسائل جهان عرب غافل باشند.

از لابه‌لای موانع محکمی که استعمار در بین الجزایر و جهان عرب ایجاد کرده بود، منذهای کوچکی بود که الجزایر از درون آن به بیرون می‌نگریست. این نگاه بیشتر متوجه مشرق عربی بود؛ چرا که شرق از نظر الجزایریها مهد تمدن، محل نزول وحی و پایگاه عربیت بود. بنابراین اهتمام خاصی به مسائل شرق عربی می‌ورزیدند و از این میان فلسطین مهم‌ترین مسئله عربی بود که ذهن الجزایری را به خود مشغول کرده و در محافل سیاسی و ادبی این کشور انعکاس یافته بود.

نویسندگان، مقالاتی در مطبوعات ملی در این مورد به رشته تحریر درآوردند و شعرا در مناسبت‌های مختلف آراء عمومی را به این مسئله معطوف می‌داشتند (سعدالله، ص ۱۰۷).

آنان به خوبی حوادث فلسطین را درک می‌کردند؛ زیرا هر دو کشور استعمار و ترور را با شیوه‌های مختلفش تجربه کرده و درهم آمیختگی در جنس دیگر و بالاتر از آن

یعنی محو هویتش را به عنوان یک ملتی که ویژگی‌هایی متفاوت با متجاوز دارد شناخته بودند. از طرف دیگر هردو ملت از یک جنس و از یک امت بودند؛ به همین جهت ملت الجزایر نسبت به مسئله فلسطین احساسی عمیق داشت.

نویسندگان الجزایر همانطور که خطر استعمار را احساس کردند، خطر صهیونیست را نیز احساس نمودند و ناقوس خطر را به صدا درآورده و نسبت به آن هشدار دادند. آنها این مسئله را از مدتهای طولانی و حتی قبل از پیمان بالفور در سال ۱۹۱۷ بیان نمودند.

شعر الجزایری نیز از آغاز نهضت ادبی به تصویر مسائل و حوادث جهان عرب پرداخت و مسئله فلسطین در رأس مسائل عربی بود که شعرا در اشعار خود آن را بیان کرده و احساس ملت و ایمان او در مورد حق فلسطینی‌ها در بازپس‌گیری وطن خود را گوشزد نمودند.

این مقاله انعکاس مسئله فلسطین در شعر الجزایر را در قبل و بعد از حوادث ۱۹۴۸ و شکست اعراب در سال ۱۹۶۷ را مورد بررسی قرار می‌دهد.

فلسطین در شعر الجزایر قبل از سال ۱۹۴۸

مسئله فلسطین از مسائلی است که از همان ابتدا مورد توجه شعرا بوده و آنها با اشعارشان سهم بسزایی در بیداری ملت‌ها داشته و به ثبت حوادث فلسطین قبل از سال ۱۹۴۸ پرداختند. یعنی سالهایی که انگلیس قیمومیت فلسطین را برعهده داشت و عرصه را برای فعالیت و شیطنت‌های صهیونیست‌ها باز گذاشته بود و جای پای یهودیان بواسطه مرحمت‌های انگلیس، آن دشمن دوست‌نما برای فلسطینیان، به فلسطین باز شد. در این زمان یهودی‌ها نفوذ زیادی در بین انگلیسی‌ها داشتند. آنها بتدریج زمینها را از فلسطینی‌ها خریدند، یهودیان را از دیگر کشورهای جهان به فلسطین آوردند، پستهای حساس را اشغال نمودند تا اینکه توانستند سرانجام در سال ۱۹۴۸ بخشی از فلسطین را در اختیار خود درآورند.

این دوره که دوره اوج درگیری بین ملت الجزایر و استعمار فرانسه بشمار می‌آید سرشار از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی و اصلاحی بود و در نتیجه مردم نسبت به مسائل کشور خود آزادی و همچنین مسائل جهان عرب بویژه فلسطین آگاهی بیشتری به دست آوردند. (رکیبی، قضایا عربیه ...، ص ۵۶)

در میان شعرای الجزایری «محمدالعید»^۱ از شعرایی است که در مورد فلسطین و حوادث آن اشعار فراوانی دارد. قصاید او در مورد فلسطین بیانگر احساس عمیق او در مورد این مسئله است.

با برپایی نهضت فلسطین در سال ۱۹۳۶ که تا از بین رفتن نفوذ انگلیس و صهیونیست پیش رفت، انگلیس احساس خطر نموده و برای دفع این خطر به سرکوب مردم فلسطین پرداخت. (رکیبی، قضایا عربیه...، ص ۵۶) از همان زمان، محمدالعید متوجه خطری که این سرزمین را تهدید می‌کند گردید و احساس کرد که در پشت تمام توطئه‌ها دست انگلیس قرار دارد. وی قصیده‌ای با نام «بنی‌التایمز» سرود که در آن به انگلیس حمله کرده و جنایتهای آنها را متذکر شده و از آنچه بر سر قبله اول مسلمانان آمده و خونهایی که در آن جاری شده افسوس خورده می‌گوید:

بنی التایمز قد جرتم کثیراً	فهل لکم عن الجور ازدجار
أفی أسواقکم نصباً و غضباً	تسوم القبلة الأولى التجار
إخال القبلة انسجرت دماء	كما للبحر باللجج انسجار

وی در بخشی دیگر انگلیس را به دلیل بی‌تفاوتی نسبت به آنچه در فلسطین می‌گذرد توبیخ کرده و می‌گوید:

ألم یؤلمکم حرم مباح	وشعب یستجیر ولایجار
ونکبة أوجه بالكشف غر	لمثل جمالها صنع العجار
کم احتجت لظلمکم وضجت	ولکن فی قلوبکم انحجار

و در ادامه به انگلیس که گویا تنها منطق جنگ را می‌فهمد گوشزد می‌نماید که عرب از جنگ نمی‌هراسد؛ چراکه از زمانهای قدیم و در دوران جاهلیت با جنگ آشناست و به جنگاوری مشهور است.

إذن فالحرب للعربي دأب وهل تخفى البسوس أو الفجار
شددتم قهره فعلا انفجاراً وعقبى شدة القهر انفجار
(العيد، يوان، ص ۳۷۴)

در واقع شاعر این حقیقت را بیان می‌کند که هر عملی عکس‌العملی داشته و هر انقلابی انگیزه‌ای دارد که یکی از آنها فشار شدید است و این فشار شدید است که سرانجام موجب انفجار می‌شود.

زمانی که تصمیم به تقسیم فلسطین گرفته می‌شود، شاعر آن را مصیبت بزرگی برای اعراب دانسته و نسبت به قدس احساس خطر می‌کند؛ به همین دلیل در قصیده «تقسیم فلسطین» که آن را روزنامه البصائر در سال ۱۹۳۷ منتشر کرده از قدس سخن گفته و تقسیم آن را غیرعادلانه دانسته و حق عربها نسبت به آن را تأکید می‌کند:

يا قسمة القدس أنت ضيزى لم يعدل القاسمون فيك
مضوا على الحيف لم يبالوا بما جرى من دم سفيك
القدس للعرب من زمان لن يقبلوا فيه من شريك
قد سامه الأجنبي خسفاً وهداً من ركنه السميك

چنانکه در دو بیت اخیر ملاحظه می‌شود شاعر با اطمینان و با زبان ساده از حق عربها و تجاوز بیگانه می‌گوید و در ادامه به حيله و توطئه انگلیس که فلسطین را به یهود فروختند اشاره کرده و حل اینگونه قضایا را توسط آنها به تمسخر گرفته و می‌گوید:

يا لندرا لو درى بنونا لم يأمنوا الغدر من بنيك
أحال شعب اليهود سراً سبأك بالعسجد السبيك
أهكذا تفصل القضايا بحكمها لجنّة المليك
قد دل طغيان انكلترا على فناء لها و شيك

(العيد، ديوان، ص ۳۱۴)

در این بیت آخر شاعر ستم انگلیس را منجر به نابودی قریب‌الوقوع آن می‌داند.

در سال ۱۹۳۸ شاعر قصیده‌ای با نام « یا عام » می‌سراید که در مجله الشهاب منتشر می‌شود. وی در این قصیده آن سال را مورد خطاب قرار داده با او نجوا می‌کند و از او در مورد آیندهٔ مسلمین پرسیده و می‌گوید:

یا عام هل فیک خیر للمسلمین یرجی
سپس می‌گوید:

سیمت فلسطین خسفاً عج الحمی منه عجا
هذا عن الاهل اقصى وذاک فی السجن زجا
وفی الشمال هنات یمجها الذوق مجا

در اینجا شاعر از مصیبتی که بر سر فلسطین آمده، از تبعیدشدگان و زندانیان فلسطینی، از شمال آفریقا و مصیبت‌هایی که هیچ ذوق سالمی آن را نمی‌پذیرد سخن گفته و در واقع هر دو را به هم ربط داده و بین این دو منطقه ارتباط ایجاد می‌کند.

سپس می‌گوید با وجود حوادثی که در فلسطین و مغرب عربی می‌گذرد شرق سرگشته و حیران و در جستجوی راهی و در انتظار خیری از جانب دشمن غاصب است. امری که هنوز هم همچنان مصداق دارد و هنوز هم برخی حاکمان عرب روش گذشتگان را نسبت به استعمار و صهیونیست در پیش گرفته‌اند و به جای مبارزه دست روی دست گذاشته‌اند تا دشمن کاری برایشان انجام دهد و به وعده‌های دروغین و توخالی بیگانگان دلخوش کرده‌اند.

والشرق ولهان یرجو أن یسلک الأمن فجا
یود اقناع خصم فی غمطة الحق لجا
و یتغی ردع جان وجه العدالة شجا

و سرانجام چون پاسخی نمی‌شنود آن سال را به کودکی تشبیه می‌کند که نمی‌تواند سخن بگوید.

یا عام اشبهت طفلاً بالأبدیة هجا

(العید، دیوان، ص ۳۸۷)

از نظر محمد العید، الجزایر و فلسطین با یکدیگر تفاوتی ندارند و با وجود اینکه وطن خودش زیر سلطه و چپاول استعمارگران قرار دارد کمک به فلسطین را یک تکلیف می‌داند و در قصیده دیگری الجزایر را به همیاری و ایستادن در کنار فلسطین تشویق کرده و خطاب به او می‌گوید:

غیری علی شعب هناک مروع	هلا أغثت القدس منک بلفتة
من قسمة المستأثر المستنفع	القبلة الأولى تضج و تشتکی
واستنکری تقسیمه واستفطعی	ضمی احتجاجک لاحتجاج هماتها

(العید، دیوان، ص ۱۴۷)

و به او گوشزد می‌کند که قبله اول مسلمانان از این تقسیم رنجیده و ناله سرداده است و از او می‌خواهد با دیگر حامیان فلسطین هم نوا شده و نسبت به آنچه در این سرزمین می‌گذرد به اعتراض برخیزد.

همچنین محمدالعید در قصیده دیگری با نام «فلسطین العزیزه» که آن را در زمان درگیری بین اعراب و صهیونیست‌ها سروده است به فلسطین اطمینان می‌دهد که اعراب او را تنها نخواهند گذاشت و تمامی اعراب از تمام نقاط به ندای او پاسخ داده و به یاری‌اش خواهند شتافت.

فعلین الله راصدة تراعی	فلسطین العزیزة لا تراعی
کثیر العد یزأر کالسباع	و حولک من بنی عدنان جنند
وخف الیک من کل البقاع	إذا استصرخته للحرب لبی

و پس از آن، شاعر خصلتهای نیک اعراب و شجاعت و بخشندگی آنها را می‌ستاید و اینکه برای دفع صهیونیست هر آنچه دارد را برکف نهاده و در کنار فلسطینیان علیه صهیونیست‌ها ایستاده و با شجاعت آنها را نابود خواهد کرد و هیچگاه سست نخواهد شد.

لیدفع عنک غارات الضباع	یجود بکل مرتخص و غالی
فسحقاً للصهاینة الجیاع	بلیت بهم صهاینة جیاعاً
وترمیهم بکل فتی شجاع	ستکشف عنهم الهیجاء سترأ

و سپس از مکر و حیلۀ یهودیان گفته و آنها را با عرب‌های شجاع مقایسه می‌کند:

و كيف يصادف العبري نجحاً و لا اخلاقه غير الخداع
 قد اشتهر اليهود بكل قطر فإن طباعهم شر الطباع
 قد اغتر اليهود بما اصابوا بأرض القدس من بعض القلاع
 متى كان اليهود جنود حرب و كفواً للأعارب في الصراع

وی آنها را حیلہ‌گر و پلید می‌خواند و متذکر می‌شود که هیچگاه در جنگاوری با اعراب قابل مقایسه نیستند. و خطاب به فلسطین به وی اطمینان می‌دهد که عربها همگی با سپاهی عظیم به دفاع از او برخوانند خاست و صهیونیست‌ها را به خاک خواهند مالید.

فلسطين العزیزة لا تخافی فان العرب هبوا للدفاع
 بجیش مظلم كاللیل غطی حیالک کل سهل او بقاع
 وما اسیافه إلا نجوم رجوم للیهود بلا نزاع
 یرابط فی ثغورک مستعداً علی الأهبات للامر المطاع
 سیهجم من مراکزہ علیهم هجوم الآکلین علی القطاع
 ویترکهم علی الغبراء صرعی و ما أنصارهم غیر النوعی

(العيد، دیوان، ص ۳۳۴)

و چنانکه ملاحظه می‌شود آمادگی عربها برای مبارزه و دفاع از فلسطین را با تشبیهاتی زیبا به تصویر می‌کشد. علاوه بر «محمد العيد» شعرای دیگری نیز تحت تأثیر مسئله فلسطین و تقسیم آن قرار گرفته و قصایدی سروده‌اند. «احمد سحنون» فلسطین را سرزمین پیامبران دانسته و از او می‌خواهد که زیر بار ذلت نرفته و مرگ را بر زندگی ننگین ترجیح دهد. آنجا که می‌گوید:

أمطى أقدام النبیین و الرسل و موطن نسل الوعی بورک من نسل
 فداک العدی لا تقبلی قسمة العدی و للموت سیری لا تبیتی علی ذل
 ولا تحفلی بالناس النار حکمهم علیک فان الله یحکم بالعدل

و پس از آن، نقش عرب‌ها و وظیفه آنها در دفاع از فلسطین را بیان می‌کند که:

وخلفك جيش من بنى العرب رابض
ليبعد عن أرض الهدى عابدى العجل
يدربه رمز الفدى، بطل الحمى
ذكى الحجا ماضى العزيمة كالنصل
عربها همچون سپاهی کارآزموده، فداکار، شجاع و باراده پشت فلسطين ايستاده‌اند
تا گوساله‌پرستان را از سرزمین هدایت دور کنند. در پایان قصیده، شاعر ثروتمندان و
شعرا را فرا می‌خواند تا به یاری فلسطين بشتابند و به آنان گوشزد می‌نماید که زمان
ایثار و بخشندگی فرارسیده و آنها باید در این راه پیشقدم شوند.

و يا أغنياء المسلمين تسابقوا
الى البذل و الايثار ذى ساعة البذل
ويا شعراء الضاد حثوا شعوبكم
بشعر يداريها من الجبن و البخل
فما الشعر الا ثورة غير أنها
تصول بلاكف و تسعى بلا رجل
(رکیبی، فلسطين فی...، ص، ۳۶)

در این ابیات شاعر نقش ادیب و شاعر را در مبارزه متذکر شده و آنها را مسؤول
بیدارسازی ملتها می‌داند و این مسئله را بیان می‌دارد که شعر در حقیقت خود یک
انقلاب است.

زمانی که ارتش عرب برای جنگ با اسرائیل در سال ۱۹۴۸ وارد فلسطين می‌گردد،
ملت الجزایر نیز به یاری فلسطینیان شتافته و به جمع‌آوری کمک برای مبارزان
می‌پردازد. هرچند استعمار با ایجاد موانعی تلاش نمود تا الجزایر را از مشرق عربی و
فلسطين جدا کند اما الجزایری عرب و مسلمان بود و قلبش برای فلسطين و اولین قبله
مسلمانان می‌تپید. بسیاری از الجزایری‌ها تلاش نمودند تا راهی برای رفتن به فلسطين
بیابند و در این راه برخی موفق شده و برخی قبل از رسیدن به فلسطين یا در لیبی که
تحت سلطه حکومت ایتالیا بوده و یا در تونس و الجزایر که تحت سلطه استعمار
فرانسه بود به زندان افتادند (رکیبی، قضایا عربیه...، ص ۶۵).

در این زمان شعرا از جوانب مختلف به این مسئله پرداخته و همتها را برانگیخته و
جوانان عرب الجزایری را به جهاد و مبارزه و جانفشانی برای دفاع از سرزمین مقدس
فراخواندند. «الربیع بوشامه»^۲ در قصیده «صوت الجهاد» می‌گوید:

فتی العرب هیا فلب الندا و لاق المنایا بساح الفدا
فلسطین فی النار نهب العدا تنادی الجهاد الجهاد الجهاد
(رکیبی، فلسطین فی...، ص ۳۹)

«عبدالکریم العقون»^۳ نیز در قصیده‌ای با نام «فلسطین تنادیکم للجهاد» می‌گوید که
فلسطین نیاز به کمک دارد و همه را به حمایت و یاری فلسطین فرا می‌خواند.

فلسطین نادتکم للجهاد فلبوا الندا یا حُمَاة البلاد
و هبوا جمیعاً سراعاً إلی حمی یعرب و انفروا للطراد
و مدوا النفوس إلیها فدی فتلکم - بنی العرب - أرض المعاد
(رکیبی، قضا یا عربیه...، ص ۶۶)

فلسطین بعد از سال ۱۹۴۸

در سال ۱۹۴۸ دولت انگلیس به قیمومت خود در فلسطین خاتمه داده و نیروهای
خود را از فلسطین خارج می‌کند و در همان روز، شورای ملی یهود در تل آویو تشکیل
شده و موجودیت دولت یهود را اعلام می‌دارد. طبق هماهنگی‌های قبلی چند ساعت
بعد، رئیس جمهور آمریکا دولت جدید اسرائیل را به رسمیت می‌شناسد، انگلیسی‌ها نیز
هنگام خروج، تجهیزات خود را در اختیار آنان می‌گذارند.

از آن پس صهیونیست‌ها شروع به تصرف شهرها و روستاها و اخراج فلسطینی‌ها از
خانه و کاشانه خود می‌نمایند و چون با مقاومت مردم فقیر و مظلوم مواجه می‌گردند
جنایاتی همچون کشتار «دیر یاسین» و «کفر قاسم» مرتکب می‌شوند که موجب هراس
فلسطینیان و مهاجرت آنان به اردن می‌شود و بخش اعظم خاک فلسطین در اشغال
اسرائیل قرار می‌گیرد.

شعرای الجزایر پس از فاجعه ۱۹۴۸ کنار نکشیده و تن به شکست ندادند، بلکه
همچنان مردم را به مبارزه فرامی‌خواندند. در سال ۱۹۵۴ انقلاب الجزایر به وقوع
پیوست و ملت وارد مبارزه‌ای همه‌جانبه با استعمار گردید. شعرا نیز با خیل عظیم مردم
همراه شده و برای نابودی استعمار وارد مبارزه گردیدند؛ اما این مسئله موجب نشد تا

فلسطين را فراموش کنند. انقلاب قدرت آنها را دوچندان کرده و امید به پیروزی را در آنها افزایش می‌داد.

در این زمان جوانانی به عرصه آمدند که در کشورهای دیگر به تحصیل پرداخته و تجربه‌های فنی جدیدی آموخته و در نتیجه سبک و قالب جدیدی در شعر بوجود آوردند. این جوانان بودند که سبب رشد و تحول شعر الجزایر شدند. همین نسل جدید مسئله فلسطين را نیز با اعماق وجودش درک می‌کرد (رکیبی، قضایا عربیه، ص ۶۹ و فلسطين فی الادب الجزایری، ص ۴).

شاعر الجزایری «مفدی زکریا»^۴ در قصیده‌ای با نام «رسالة الشعر فی الدنيا المقدسة» عاملان فاجعه فلسطين را سرزنش نموده و خشم خود را نسبت به اعراب که اسرائیل بخشی از سرزمینشان را غصب کرده و در اندیشه اشغال بقیه آن است اما آنها به زندگی خود سرگرم بوده و به سرنوشت نسل‌های آینده نمی‌اندیشند و چشم‌های خود را بر اسرائیل بسته‌اند، اینگونه ابراز می‌دارد:

و یح العروبة کم دیست قداستها	و سامها الخلف افلاسا و خذلانا
وعاکفین علی النعمی یهددهم	صفواللیالی ... و ما رقوا لبلوانا
ناموا... و فی الدار اسرائیل ترصدنا	و اغمضوا دون اسرائیل أجفانا

سپس شاعر از الجزایر و قربانیان آن سخن گفته، اظهار می‌دارد:

و فی الجزائر أشلاء ممزقة	راحت عن العرب قرباناً و غفرانا
--------------------------	--------------------------------

اما به نظر او، این مسئله خواب غفلت را از سر شرق ربود و وجدانها را بیدار کرد؛ چه اگر این مصیبت نبود همچنان در خواب غفلت بسر می‌برد؛ اما به هر حال این مسئله اتفاق افتاده و باید برای آینده از آن پند گرفت:

الشرق فی الخطب، طارت عنه سکرته	لولا المصاب لظل الشرق سکرانا
قد کان ماکان - والأیام موعظة -	یا لیت ما کان قبل الیوم، ما کانا

(العید، دیوان، ص ۲۹۳)

شعرای الجزایری معتقد بودند که فلسطین بعنوان جزئی از یک سرزمین عربی باید بدان بازگردانده شود. محمد العید در قصیده «قمة الفتوة» به بیان این عقیده می‌پردازد که:

نحن شعب الفدی فلسطین منا و الینا و الحکم للارجوانی
قل لمن سامها احتلالاً و غصباً سوف تدری بلاءنا فی الطعان
و سپس خطاب به صهیونیست می‌گوید که باید از مکر و حیلۀ شیطانی خود دست بردارد؛ زیرا فلسطین یک سرزمین عربی است و باید به آنها بازگردانده شود:

یا ابن صهیون لا أری لک بدأً من عدول عن کیدک الشیطانی
إن نهر الاردن للعرب نبعاً و مصباً من أقدم الأزمان
و فلسطین للجزیرة جزء عربی من عهدا الکنعانی
لم یفدک الجواب منا غیباً فتهیا لما تری فی العیان
(العید، دیوان، ص ۲۷۱)

«محمد الاخضر السائحی»^۵ نیز در قصیده «من سوانا» خطاب به تمام برادران خود در تمام نواحی سرزمین عربی آنها را به پشتیبانی از سرزمین اجدادی و آزادسازی آن فرا می‌خواند:

یا أخی لب الندا فلقد طال الممدی
من سوانا یا أخی لفلسطین اللفدا؟
إنها أرض الجددود کیف تعطی للیهود؟
قل غداً سوف نعود یا فلسطین غداً
(رکیبی عبدالله، قضایا عربیه...، ص ۷۳)

شعرا هم مسئله الجزایر و ظلم و ستمی که از سوی استعمار بر آن وارد شده و هم زخمی را که بر فلسطین وارد آمده مدنظر دارند و به پیروزی و نجات الجزایر از ستم استعمار و بازگشت فلسطین خوشبین هستند.

«صالح خرفی»^۶ از جمله شعرای است که بین دو مسئله ارتباط برقرار کرده است. این ارتباط در قصیده «نوفمبر» که در مورد انقلاب نوامبر سروده است مجسم شده است که خطاب به فلسطینیان می‌گوید:

الرايات وحدنا الضماد و أصهرا	جرحان نحن و أنتم فى ملتقى
سيلوح ملتهب المطالع أحمر	يا إخوة الوطن السليب لنا غد
زى اذا انبلج الصباح وأسفرا	قسماً ستجمعنا ليافا عودة الغا
ئيل بين جفونها طيفاً سرى	عيناك يا يافا ستجعل عهد إسرا

(العید، دیوان، ص ۱۶۹)

به آنان امید پیروزی در آینده را داده و دوران حاکمیت اسرائیل را همچون رؤیایی گذرا می‌داند.

مسئله پناهندگان فلسطینی از دیگر مسائلی است که توجه شعرا را به خود جلب نموده است.

محمد العید از این مسئله متأثر شده و سختی‌هایی را که پناهندگان با آن مواجهند درک می‌کند. وی علت آوارگی آنها را صهیونیست می‌داند که باید با زور و یا غیر زور از فلسطین خارج شود و فلسطینیان زندگی و عزت از دست رفته خود را بازیابند:

سنرى فلسطين العزیزة مثلما	كانت مثابة حرمة و ذمام
و نرى بنى صهيون منها قد جلاوا	بالطوع إن شاؤوا أو الارغام
و اللاجئين بها ثووا و استمرأوا	عیش الحضارة بعد عیش خيام

(العید، دیوان، ص ۲۴۴)

فلسطين در شعر الجزائر پس از واقعه ۱۹۶۷

در سال ۱۹۶۷ سومین جنگ میان اعراب و اسرائیل اتفاق افتاد و در نتیجه همه فرودگاههای اعراب در مصر و سوریه و اردن بمباران شد و اعراب شکست خوردند و سرزمینهای دیگری را از دست دادند و اسرائیل علاوه بر اشغال کرانه غربی رود اردن و نوار غزه، صحرای سینا در مصر و ارتفاعات جولان در سوریه را نیز متصرف شد.

(الغول، ص ۲۵؛ المنجد، ص ۵)

در پی این شکست شعرا و ادبا بیشتر از دیگران به عمق فاجعه پی بردند. در این زمان روح جدیدی در قصاید شعرا جریان یافت و اشعار، آن سبک آرام خود را از دست داد.

«ابوالقاسم خمار»^۷ بعد از شکست تأکید می‌کند که این مسئله اراده اعراب برای بازگرداندن فلسطین و پیروزی را قوی گردانیده است و عربها این ننگ جدید را نپذیرفته و اجازه نمی‌دهند که قبله اول مسلمانان مورد اهانت صهیونیست ها قرار گیرد و برای رهایی آن، ارتش عرب جان بر کف به جنگ با اسرائیل خواهند پرداخت:

لن نرتضى عاراً جديداً فسى فلسطين السليبه
لا ... لن يداس المسجد الأقصى و أردنا الحبيبه
و ثرى دمشق، معاقل الأبطال جبهتنا المهيبه
كالسيل نقتحم الجحيم كتيبة تتلو كتيبه
و من المحيط الى الخليج ... دماءنا حمم رهيبه
أرواحنا إن نعش للنصر ندفعها ضريبه

مسئله فلسطین دیگر آن مسئله خاموش نیست، بلکه مبارزه شعله‌ور شده و انقلاب در هر جایی رخ داده است. شعرای الجزایری هم بدون یأس و ناامیدی با قلمهای خود وارد مبارزه شده و ملت را به جنگیدن در صف برادران عربشان برمی‌انگیزند. وی در بخشی دیگر از قصیده خواهان مبارزه علیه اسراییل شده و ملت را به حمل سلاح و مبارزه مسلحانه فرا می‌خواند.

يا ساحة اللهب المقدس زلزلى دنيا بطاحى
واستلهمى ثاراتنا الحمراء من ساح لساحى
انا هنا ... من غضبة الأوراس من قمم الكفاح
من قبلة الشهداء من قلب الملاحم و الجراح
يا شعبنا الجبار يا زحفا تحرك كالرياح
ندعوك باسم ترابنا الغالى .. الى حمل السلاح

و در بخش پایانی قصیده می‌گوید:

قسماً بنقمة شعبنا ... بالجیش یکتسح الخلودا
باللاجئات عیونهن الثأر یسألنا الصمودا
بالارض ، بالشهداء بالأحرار لن ندع الیهودا
حتى ولو جاء تهمو الأقدار تملأهم جنودا
قسماً بغرتنا سندحرهم ستمحقهم حشودا
وسنزرع الدنیا کما کنا عمالقة بنودا

(رکیبی، قضایا عربیه...، ص ۸۴)

وی به خشم ملت، ارتش، پناهندگان، سرزمین، شهدا و به عزت عرب سوگند یاد می‌کند که دشمن را نابود خواهد کرد و هر آنچه اتفاق افتاده را تغییر خواهد داد. برخی شعرا نیز به گذشته فلسطین برگشته و توطئه را از آغاز یادآوری نموده و گذشته را با حال ارتباط می‌دهند تا تصویری از شکست ارائه داده و مردم را به ابعاد گذشته و حال آگاه نمایند.

«صالح خباشه»^۹ در قصیده‌ای درمورد فلسطین اینچنین می‌گوید:

قسموا فلسطین الأبیة واستباحوا المقدسا
نهبوا الدیار و خربوها فوق أشلاءالنسا
... کم من ولید مستغیث ألقموه مسدسا
کم من مصون العرض أصبح بالطغام مدنسا

(رکیبی، فلسطین فی...، ص ۶۰)

او از تقسیم فلسطین و هتک حرمتها و غارت و ویرانی و کشتار بی پناهان و جنایتهای اسرائیلیان از ابتدا تاکنون سخن می‌گوید.

وی می‌کوشد تا با یک بازنگری بر حوادث گذشته اراده‌ها را برای مبارزه در آینده و انقلاب برانگیزد و خشم و نفرت بیشتری را نسبت به اسرائیل در دلها ایجاد نماید. شعرای که به زبان فرانسه نیز می‌نوشتند از فلسطین و پیروزی آن از دست غاصبان سخن گفته‌اند. «مالک حداد»^۹ از کسانی است که در یک قصیده طولانی با نام «فلسطین داری» تأکید می‌کند که فلسطین سرزمین و خانه اوست و گویی او یک فلسطینی است:

ولکننی هناک داری
فی داری، فی فلسطین
و الإهانة فی داری
الغراب نفسه
الذی أهان سمائی البارحة فی قسنطینه
و سخر من حینا
و سخر من قبورنا
ولکننی هناک فی داری، فی فلسطین

ملاحظه می‌شود که شاعر الجزایر و فلسطین را به هم پیوند داده و ذکر می‌کند آنچه در گذشته بر سر الجزایر آمده در حال حاضر به فلسطین آمده، بنابراین اهانت یکی است و آن استعمار که آسمان الجزایر و فلسطین را سیاه نموده را به کلاغی تشبیه کرده است؛ استعماری که محله‌ها و قبرها و هر آنچه مربوط به عرب است را به تمسخر می‌گیرد. اما شاعر برای وطنش، برای خانه‌ای که در آن متولد شده و زندگی نموده مبارزه می‌کند. در ابیاتی دیگر علت اینکه فلسطین را خانه خود می‌خواند، عربی بودن ذکر می‌کند:

فی داری لانی عربی
عربی حتی الموت
عربی فی العیون
عربی فی صدري

(رکیبی، قضایا عربیه... ص ۹۲)

استعمار تمام تلاش خود را بکار برد تا الجزایریان را از عربیت دور کند، اما موفق نشد و آنان همچنان بر عربیت خود پای‌بندند.

شاعر در ردّ ادعای استعمار، تأکید می‌کند که تا زمان مرگ عربی است و چنانچه ملاحظه می‌شود با زبانی ساده اما کامل عربیت خود و فلسطین را اثبات می‌کند و جلوه‌های عربیت را برمی‌شمارد و متذکر می‌شود که این عربیت فقط در چشم‌ها و قلبها

نیست بلکه در آواز، شعر، پرنندگان، جنگل، نان و طوفان است که برای آزادی فلسطین
به پاخاسته است.

عربی نشیدی

عربی طائر النورس

عربية الغابه عندما تلمع فيها دیدان الربيع

عربی الخبز الطيب، عربية «العاصفه»

عربی هذا الفجر على حدود الليل

لأن الاهانة في داری ... في تلك الزاوية من الكون

تلك الزاوية من بيتي الذي ألقى بي إلى الشارع

سأرجع إلى داری على عودة الفجر

سأرجع إلى داری بعد شتاءات طويلة

و به سادگی حکم می‌دهد که با طلوع صبح و پیروزی و پس از گذراندن یک
زمستان طولانی به خانه‌اش باز می‌گردد؛ زیرا خانه خودش است و کسی نمی‌تواند او
را از بازگشت به خانه خودش باز دارد؛ زیرا آنجا سرزمین و وطن اوست که غصب
شده و ابراز می‌دارد که پرچم فلسطین دوباره بافته می‌شود تا به جای پرچم اجنبی در
آسمان غزه به اهتزاز درآید. اما راه طلوع این فجر طولانی است:

طريق الفجر طويل جداً

السماء المغتصبة فيها نجمة دخيله

غزة روحی حيث الغزاه

تنتظر ضوء القمر في الحديقة المحرره

عندما الأغنية تكون غربية عن دارها

فإن علمی الموحدی تنتظر النسیج

(رکیبی، قضایا عربیه... ص ۹۳ و فلسطین فی... ص ۶۸)

از این بیت آخر مشخص می‌شود که به نظر شاعر آزادسازی فلسطین راهی برای وحدت عربی است.

می‌توان گفت که شاعر الجزایری در تمام مراحل مسئله فلسطین از زمانی که در صحنه سیاست عربی و جهان ظاهر شد با آن همگام بوده است و با تحولات آن، چه قبل از نکه سال ۱۹۴۸ و چه بعد از آن زندگی کرده است.

نتیجه

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که شعرای الجزایر به بیان احساس واقعی خود نسبت به قومیت و عربیت و ارتباط الجزایر با امت عربی در مشرق و مغرب پرداختند. آنها با فلسطین و امت عربی همدردی نموده و در اشعار خود ارتباط الجزایر با جهان عرب و مهمترین مسئله آن یعنی فلسطین و پیروزی و بازگشت آن به آغوش امت عرب را به تصویر کشیدند.

آنها با صدق و اخلاص به بیان مسائلی که جهان عرب با آن مواجه بود پرداختند. از صدق عاطفه و اخلاص آنها همین بس که در اشعار خود امت عرب را به وحدت و یکپارچگی فرا می‌خواندند.

توجه خاص شعرا به مسئله فلسطین ناشی از فهم درست آنها نسبت به جنبش صهیونیست بود. آنها نژادپرستی، توسعه‌طلبی و هدف اصلی صهیونیست را که بیرون راندن فلسطینیان از سرزمین خود و جایگزین کردن بیگانگان بجای آنها پس از دست یافتن بر بخش اعظم سرزمینهای عربی بود درک می‌کردند؛ زیرا چنین استعماری را تجربه کرده و مصیبت‌های آن را چشیده بودند.

مسئله قابل توجه دیگر در اشعار شعرای الجزایر دید خوش‌بینانه آنهاست که بیانگر نگرش صحیح آنها به حوادث است، نگرشی که دچار یأس و بدبینی نگشته و به جای آن مخاطب خود را به سازندگی و فعالیت فرا می‌خواند.

پی‌نوشت‌ها

۱. در سال ۱۹۰۴ متولد شد. دروس دینی و ابتدایی خود را در زادگاه خود گذراند. وی مدتی را در «بسکره» به تحصیل پرداخته و سپس به «الزیتونیه» رفت؛ اما پس از دو سال به «بسکره» بازگشت و در آنجا به نوشتن مقاله در برخی روزنامه‌ها پرداخت. وی در تأسیس جمعیت علمای مسلمان مشارکت داشت و از اعضای فعال آن بود. وی ملقب به امیرشعراء، شاعر نهضت و پیشوای شعر معاصر الجزایر است. «شکیب ارسلان» نیز او را «بهاء زهیر» دوره معاصر می‌داند.
۲. در سال ۱۹۱۶ در روستایی واقع در «قبایل کبری» متولد شد. ابتدا در زادگاه خود به تحصیل پرداخت و سپس به معهد «ابن بادیس» رفت. در حوادث ماه مه ۱۹۴۵ دستگیر و سپس آزاد شد. در طی جنگ آزادی‌بخش، به صفوف مبارزان پیوست و در همان زمان به تدریس در مدارس نیز مشغول بود. در سال ۱۹۵۹ ربه و به دست ارتش فرانسه اعدام گردید.
۳. در سال ۱۹۱۸ متولد شد. ابتدا در زادگاه خود، سپس نزد ابن بادیس و پس از آن در «الزیتونیه» تونس به تحصیل پرداخت و پس از فراغت از تحصیل به الجزایر برگشته و به مدت ۱۵ سال به تعلیم پرداخت. سپس به صفوف جبهه آزادی‌بخش پیوست و به دلیل فعالیت‌های مبارزاتی‌اش توسط ارتش سری دستگیر و در سال ۱۹۵۹ ترور شد.
۴. در سال ۱۹۱۳ متولد شد. قرآن و علوم ابتدایی را در مکتب‌خانه‌ها آموخت. پس از آن در «عنابه» و «تونس» به ادامه تحصیل پرداخت. پس از بازگشت به الجزایر به جبهه آزادی‌بخش ملی پیوست. وی پنج بار به زندان افتاد و سرانجام در سال ۱۹۵۹ از زندان گریخت و به صفوف جبهه آزادی‌بخش در خارج از کشور پیوست. وی به جبر، حساب، جغرافیا، تاریخ، زبان‌شناسی و شعر آشنا بود.
۵. او در سال ۱۹۱۸ متولد شد. در زادگاه خود قرآن و برخی علوم دینی را فراگرفت. سپس برای تحصیل به «الزیتونیه» تونس رفت. در آغاز جنگ جهانی دوم، فرانسویان، او را به دلیل فعالیت سیاسی‌اش اخراج کردند و او مجبور به بازگشت به الجزایر شد. وی فعالیت ادبی خود را در مطبوعات تونس آغاز نمود. مقداری از اشعار او در دیوانی بنام «همسات و صرخات» جمع‌آوری شده است.
۶. در سال ۱۹۳۲ متولد شد. ابتدا در معهد «ابن بادیس» به تحصیل پرداخت و سپس در سال ۱۹۶۱ موفق به اخذ مدرک لیسانس ادبیات از «قاهره» گردید. در سال ۱۹۶۶ فوق لیسانس و در سال ۱۹۷۱ دکترای خود را به اتمام رسانید. از تألیفات وی «شعراء من الجزائر»، «صفحات من الجزائر»، «الشعر الجزائری الحدیث» و دو دیوان به نام‌های «اطلس المعجزات» و «انت لیالی» است.
۷. در سال ۱۹۳۱ متولد شد. ابتدا در زادگاه خود، سپس در تونس و دمشق به تحصیل ادامه داد. وی پس از استقلال به کشور خود بازگشت. دیوان‌های وی عبارتند از «ربیعی الجریح»، «الوان من الجزائر»، «ظلال و اصداء» و «اوراق».

۸. در سال ۱۹۳۳ متولد شد. پس از گذراندن دوره ابتدایی و متوسطه، در «الزیتونیه» تونس و دانشگاه بغداد به تحصیل پرداخت. وی از اعضای جبهه آزادی‌بخش بود. وی دیوانی بنام «الروایب الحمر» دارد.

۹. در سال ۱۹۲۶ متولد شد. ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود گذراند، سپس به فرانسه رفت و تحصیلات عالی خود را در آنجا به اتمام رسانید و سپس به الجزایر بازگشت. وی به روزنامه‌نگاری و تألیف کتابهای قصه و شعر پرداخت. مدتی نیز به تدریس اشتغال شد؛ اما پس از چندی مجبور به ترک کشور شده و به اروپا رفت.

فهرست منابع

- خرافی، صالح، اطلس المعجزات، دیوان، الجزایر، الشركة الوطنیه للنشر و التوزیع، ۱۹۷۴.
- رکیبی، عبدا...، فلسطین فی الادب الجزائری الحدیث، الطبعة الاولى، دمشق، صبرا للطباعة و النشر، ۱۹۸۶.
- ، قضایا عربیه فی الشعر الجزائری المعاصر، الطبعة الثانية، لیبیا- تونس، الدارالعربیة للکتاب، ۱۹۷۷.
- زکریا، مفدی، اللهب المقدس، الطبعة الاولى، بیروت، منشورات المکتب التجاری، ۱۹۶۱.
- سعدا...، ابوالقاسم، دراسات فی الادب الجزائری الحدیث، تونس، الدار التونسیه للنشر، ۱۹۸۵.
- العید، محمد، دیوان، الجرائر، الشركة الوطنیه للنشر و التوزیع، ۱۹۶۷.
- الغول، عمر حلمی، التحولات الفلسطینیة ۱۹۶۷ - ۱۹۸۷، دمشق، دارالوسیم للخدمات الطباعیه، ۱۹۹۲.
- المنجد، صلاح الدین، اعمده النکبه، الطبعة الاولى، دارالکتاب الجدید، ۱۹۶۷.